

در زمان پادشاه قردان شاه عباس ماضی یکی از بنی اعمام فقیر وریر دارالعباده یزد و یکی وزیر لاهیجان بود و در نوبت شاه جنت بارگاہ شاه عباس ثانی یکی مستوفی قزوین و یکی مستوفی لاهیجان بود که بسبب تقوی استعفا نموده الحال این چند نفری که مانده اند دست از تحصیل مناصب برداشته بزراعت مزرعه بی آبروشی و باغبانی کل رعنای دوروشی مشغولند و پیوسته تخم نفاق و عداوت در زمین دل میکارند و دیدبان تک چشمی و حسد را در آن میکارند. و فرصت شغل دیگر ندارند والد کمینه از کمالات صوری و معنوی بهره مند بود در ظاهر و باطن کمال شکستگی و آرامی داشته بسبب پریشانی باحوال فقیر موافق دلخواه نتوانست رسید تادر شهر سنه ۱۰۴۴ رخت برای ارم کشید از وقوع آن واقعه خزان محنت و الم نخل امیدم را بی برک و نوا ساخت و صرصر ماتم در حه حیاتم را از پای انداخت گرد یتیمی آینه خاطر م را غبار آلوده کرد و سیلاب یکی و تنهایی گرد از بنیاد وجودم بر آورد در آن وقت هفده مرحله از عمر طی شده بود بسبب غفلت و غرور که لازمه آن سن است گردن بطوق راهزنان هوا و هوس داده چون نظر به یافتن طریق مستقیم نمیگماشت و مرشدی که راه نجات نماید نداشت و اقربا که از منزل مروت بصد مرحله دورند مرا بیگانه پنداشتند نوسن سرکش طبیعت عنان از کف آگاهی ر بوده بکنار جمیع معارک شیاطینی دیده تماشا گشوده و از شعبده های آن که همگی نمود بی بود و زیان بی سود است آگاه شده در لعب شطرنج پیاده بساطم رخ از اسب فرزین نتافته حریف را در فیل بند حیرت مات میداشت و در نرد فرید دهر و در گنجینه (باش اجزا) برات مسلمی گرفته. آفتاب که شمشیر پیش دستی در چنک دارد چه قماش بود که بیک قراچه ام سبقت گیرد با مقام قضا شش پچول پروین بخشش آسمان میزدم و در بازی کولی از همه کس پیشتر و تیرم جانشین و خاطر نشان بود و در لم بانندی حریف را در آتش چرب دستی میسوختم و در سایر بازیها الجلاج را منصوبه می آموختم کبوتر خانه ام رشک پری خانه بود سیاه پشت تنها گردم (۱) نسر طایر را بدمدمه از اطلاق آسمان فرود آورده به بط خانه میبرد و غوره سر سفیدم (۲) از تیزی پرواز غوره بچشم ستاره میفشرد و بره

(۱) سیاه پشت - باصطلاح کبوتر بازان نوعی از کبوتر است .

(۲) غوره سر سفیدم نوعی از کبوتر است

جنگم با حمل سر بر داشته بسر اسری راضی نمیشد خروسم بسبب خنجر مثال سینه عقاب را مشکافت . بتعصب جنگ گاو از خون پهاوانان شاخ بدیوار میدان کهنه از خون تازه وتر داشتم و از ضرب سفاک فلاخن جوی خون در جوباره جاری میساختم مدتی به تیغ بی باکی خون تقوی ریخته نکمان کیفیت دلرا بخون میفلطانید و صیاد هوس بمنقار شاهین صراحی طایر دل لامکان پرواز را بخاک خواری میکشید گاهی از حب رفیعی (۱) دل رفیع منزل را از مرتبه رفعت نازل میساختم و زمانی از (خشت در بهشت) ممر دخول هوش و آگاهی را مسدود میکردم گاهی از سفوف خاک در دیده اعتبار میریختم و زمانی از حب جدوار (۲) بیش از پیش بخاطر تخم سودا میکاشتم و گاهی از حب عنبرین مشام دماغ را بوی ناک داشتم

هیچگاه بی سوز محبتی نبوده بنوعی قفل عاشقی کشی (۳) بود که گردن جانم بفتراک گیسو و بیچاک خط مقید گردیده در ممر که جان بازی دو تیغه میساختم و در میدان هوی و هوس دواسه میساختم هر پاره از دل بدلداری میدادم و در چشم بروی صد آفتاب رو میکشادم بایگدل قبیله از خوبان را مسخر میداشتم و تخم وفا و صداقت در طینت همگی میکاشتم چنانچه بادل پاره پاره ام گلرخان بازی مینمودند و از یگدر میربودند گاهی بزور تغافل کمند گیسو را پاره میکردم و زمانی بحیله صبر از دام خط سری برمی آوردم

القصة در ایام رهونت و غفلت مدار بلاطایل و حرکات باطل گذشت هر نفس آینه سینه را از زنگ غفلت مکر داشتم و عین الحیات شناسائی را بنس و خاشاک حرکات ناشابسته می انباشتم دهقان هوس بمزرع دل تخم بیحاصلی می افشاند و باغبان هوا در زمین خاطر پیوسته نهال ناراستی می نشاند بری که برداشته ام ندامت و ثمری که چیده ام خجالت است تا ادیب آگاهی گوش دل را مالشی داده و بافتاح شناسائی باب توفیق بروی خاطر گشاد . خورشید حقیقت که بسبب کسوف غفلت نهان بود دست انابت پرده از رخسارش گشود و جمال عالم آرا نمود از جمیع مناهای تائب شده چون طبیعت بمغیرات معناد

(۱) حب رفیعی - مانند خشت در بهشت بظاهر نوعی از مکیفات انزمان است که رفیع

نامی ترکیب آنرا مخترع بوده .

(۲) حب جدوار - هم مانند سفوف و حب عنبرین از هوم مکیف معمول

انزمان است . (۳) کشی بودن قفل - سست بودن اوست و هر روز هم معمولست

شده بود هرروز ازطلای محلول کویکنار ویاقوت حب افیون طبیعت را مرصع میسازد اما بطریق بعضی یاران ازآب بینی چله بکمان چرت نمی بندم و بسبب کثافت و آرایش لباس ازنشخوار میوه نمی گندم مردم چشمم لباس پینگی پوشیده وازشعله کج خلقی وگرم خونی دیک حوصله ام نجوشیده باهم صحبتان در کمال آرام واداب سلوک مینماید القه از لذت وهمی محرّمات آلهی و معاشرت ارباب ملاهی و مناهی وصحبت بیگانگان آشنا نمای یاغی بنوعی نفور شده که اگر نام شراب بشنوم آب میثوم گلاب نمیخورم که قافیه شرابست وبازید معاشرت نمیکنم که برند شبیه است ازغلط نهادان کج اندیشه ککناره جسته درحلقه درست کیشان راست آیین درآمده ودرقهوه خانه رحل (۱) اقامت انداختم . تبارک الله ازان مجمع جمعی باقر علوم نظری ویقینی وگروهی حاوی موسیقی و ترجمان اصول و فروع دینی ، ازتجلی طبعشان ساخت قهوه خانه وادی موسی ومعنی درخاطرشان مقارنه خورشید و مسیحا ، بعضی بنظم اشعار گوش جانرا بگوشوار لالی ابدار مزین میساختند و قومی در ترتیب معما زلف خوبان را در پیچ وتاب میانداختند سرعت نظمشان بمرتبگی که تا نام بیت برده بودی معمار خاطرشان بدستکاری ستون خامه بعمارت آن می پرداخت ، از نور وایشان شمع دلها روشن واز ریاض خاطر شان سامعه رشک گلشن میشد از فیض صحبتشان که کمیای سعادتست مس قلب ککینه همسنگ طلا گردید وستاره شمرای آگاهی از شب تیره جهل دمیده گاهی بتحریریک تحصیل صحبت معما قلب شکسته تسکین و تکمیل می یافت وزمانی اظهار اسرار آنرا که بکتابیه وضعی نهاده اند صریحا اسلوب رقم میداد و بندرت معنای میگشاد . گاهی از اشعار متقدمین که طبع فردوسی سرشت هر یک خورشید انوری و اختر سعادت خاطر را نظامی روی میداد وزمانی از ابتکار افکار مناخرین که طبع قدسی نژاد هر کدام در بی نظیری ظهور بی اندازه دارد فیضی کافی ونصیبی وافق میبرد وگاهی از زاده خاطر صایب معاصرین که سالک مسالك سخندان و سایر گلشن معانی و عجد معرفت را

(۱) قهوه خانه - در عهد صفویه جایگاه اهل فضل ودانش وادب و شعر و موسیقی بوده وهمه کس بدان راه نداشته چنانکه شاه عباس هم بدانجا گاهگاه میرفته است .

شهید قربانیند حیات افزا میگردید همگی حاجی و طایف مقام عرفان و مقیم خلوت مقصود و احسان ، در نجات علیان معانی مسیحا دم و در خلوت وحدت صامت و محرم از سابقین سابق و بر علویان فایق خاطرشان از سرورش غیبی الهام پذیر و طبع سامی و اصل و آراسته ایشان از تعلقات وحشت طلب و گوشه گیر ، از خزانه قسمت همگی طالب نصیب و مخزن و قاروا امین و نجیب در میدان غیرت تمامی مفرد همه دان و در ملك معرفت و بیش نادر زمان ، گاهی بندرت دریان معانی اشعار می گنجیدم و تحسینی و امیکشیدم رفته رفته چنان شدم که در موازنه معانی آیات منجیده و تحلیل معنیات پیچیده دخلم بجا و رقم رسا بود تصورم را در مراتب نظم و نثر تصدیق ، می کردند بسبب مراعات آداب در مجالس اصحاب مانند جدول حاشیه نشین بودم شاهد بزم شان را از من زینت میافزود اگر چه مانند لفظ ترك كناره گیر بودم اما برای رابطه دخلم بجا بود گاهی مصرعی موزون می نمودم و زمانی طریق انشا می پیمودم و باصلاح صاحبان کمال زیور قبول می یافت تا بعدی رسید که نقد سختم در نظم و نثر بمعیار طبع لامکان خرام خدام فلاطون فطنت ارسطو فطرت سایر گلشن آگاه دلی و هوشیاری آقا حسین خونساری که جمال شاهد علم عقلی و نقلی بگلگونه امتیازش آراسته تمام عبار آمده مکررا بسکه قبول آن محک نقد و قلب سخن رسیده رواج و رونق بهمرسانید ، چنانچه در باب عمارت هشت بهشت دوسه قطعه هر مصرع تاریخ نظم آوردم که چهار رکن و شش جهت آفاق پنج نوبت فرو کوفته آوازه اش بهفت گنبد گردون پیچیده القمه بسبب پایه شناسی و پاس ادب و رضا جوئی دوستان و اطاعت آشنایان روشناس دور و نزدیک و ترك و تاجیک گشته با همگی بساط یگدلی و راست بازی چیده الحمد لله که در غیبت گلی نچیده ام که در حضور شبنم عرق خجالت برویم نشیند و گلی در آب نگرفته ام که دره و اجبه در لای شرم بمانم همه را در باطن حاضر انگاشته پاس نمك داشته ام از سرسبکی گرانجان و از سخت روشی هست پیمان نبوده ام در مراتب آشنائی مگس وار پر بسته ! با همگی در باطن آشنا و در ظاهر بیگانه بر دم و از وفور تواضع و تکرار دید و وادید رسمی ایشان را بتك نیاوردم و در عیادت بیماری معاونت مرض نکرده ام و در پرسش ماتم مصست را

دوبالانساخته ام . چون نخل بادیه محتاج پیرایش باغبان و تراوش باران نبوده بقسمت قلبی که روزی رسان از ممر جوکاری نصیب کرده قانع بوده کم زیاده طلبی میکردم . باوجود قابلیت بابرام و سماجت تحصیل منصبی نکرده ام اما اعتبارم در نظر پایه شناسان قدردان کم از صاحبان منصب ارجعند نبوده چنانچه امر او مقربان پادشاه نهایت اعزاز و احترام مینمایند و هرگاه نواب اشرف بدولت و اقبال بچمن نصرآباد نزول اجلال میفرمایند اکثر ایشان بمنزل کمینه نزول نموده بتوجهات ربانی خاطر جوئی فقیر میکنند و مکرر در چمن نصرآباد بزمین بوس نواب اشرف ساکنان عرش را خاکمال رشک میدهد و نواب اشرف بواجبی میشناسد و تحسین قطعات عمارت تاریخ هشت بهشت و غیره فرموده اند ولی از کم طالعی بتوجهی و عنایتی سرافراز نموده امید که اختر اقبال از وبال زوال نجات یافته بتوازش نامدار گردد

بواسطه مراعات آداب و خاکساری و متابعت احباب و بردباری و توفیق برداشت ناملایم و سازگاری بنوعی عزیزان نوازش این بی وجود میفرمودند که چند روز بسبب مانعی بقهوه خانه نیامده خلاصه دودمان آدمیت و نقاوه خاندان فطرت بیدار دل هوشیار خرام ستوده خصایل نیکو سرانجام عندلیب نغمه پرداز که با هزار انفاس قدسی اقتباس هر نفس کلی بروی مستمعان میگشاید و مضمون بیچاره پروری را دیباچه صحیفه روزگار خود ساخته اعنی عازم طریق آشنا روئی و چراغ افروز بزم خدا جوئی قبله و نور چشم اهل کمال صاحب بنده **میر عبدالعال** که نجات علیلان معانی بقانون شفای نفس مسیح اثرش وابسته قطعه سامان داده اند که محضر انسانیت و تذکره آدمیت بل سرخط ملازمت این خاکسار است چند بیت ازان قطعه را جهت ثبوت دعوی خود قلمی نموده ایات اینست **قطعه**

میرا طاهر خجسته خصال  
قلمت همچو قرعه رمال  
ای دلت عید گاه اهل کمال  
ای سخن را تو غره بشوال  
داد ازین بیدماغی و اهمال  
که بود بیتو لحظه صد سال

نور چشم کمال و جان سخن  
زیر هر نقطه نمکتها دارد  
دارم از دیر دیدنت شکوه  
کارما بیتو روزه صمت است  
قهوه را نیست بیتو هیچ صفا  
دیر باشد اگرچه زود آیی

چون **کنم** یاد شهر آمدنت دلم از خود رود باستقبال.  
 غرضکه از خاکساری رتبه بلند و از فروتنی مرتبه ارجمند یافته ام چنانچه بعد از مرگ  
 من لب تاسفی گزیده دندان و اشک درین ریزان خواهد شد. چند سال قبل ازین بشرف زیارت  
 روضه امام ثامن مشرف گردیده بعد از آن روانه سفر حجاز شده از حملات حمایه  
 داران نجفی که بغضب شاه نجف درآیند انواع جراحات بخاطر شکسته رسید اما  
 طواف مکه معظمه و زیارت تربت رسول صلی الله علیه و آله و باقی حضرات ائمه  
 بقیام مرهم آن جراحات شد پس از معاودت از آن سفر خیر اثر چند سال دیگر  
 بقهوه خانه بخدمت دوستان سابق و لاحق عشرت گزین بود تاروزگار جفاکار حسد  
 برده جمعی از یاران جانی و داع زندگانی کرده خصوصا آخوند نصیرا و این بیچاره را  
 در چنگ غربت و تنهایی قرین هزار گونه محنت و حسرت ساختند

### بیت

فاخته هر صبح که کوکو زند سوختگی از جگرم بر زند  
 چون جای دوستان را خالی نمیتوانست دید ترك آنجا کرده پوست تخت ترك و  
 تجرید را بمسجد لبنان که از متزهات جهانست انداخت الحال هفت سال است  
 که از آن مکان حرکت نکرده گاهی عزیزان بنوازش این غریب دیار بیکی  
 می آیند و باب هزار گونه فرح بروی دل میکشایند الحمد لله که بتلافی مسافات کوشش  
 مینمایند و بعبادت الهی و مدارمت ادعیه ماثوره از حضرت رسالت پناهی صلی الله  
 علیه و آله مشغول بوده متوجه انجام مهام دنیوی نمیشود و بیچوجه دل بستگی و آرزوی  
 ندارد بغیر از این که یکبار دیگر توفیق طواف کعبه معظمه و زیارت مرقد سید انام  
 و باقی حضرات ائمه یافته بآن سعادت مشرف شود امید که جمیع اعزه را این ترفیق  
 روزی شود چون قبل از این گاهی متوجه ترتیب نظم میشد این ابیات جهت دفع  
 چشم زخم داخل این تالیف کرده التماس آنست که نظر اصلاح دریغ ندارند  
 و گستاخی را بپوشند

### مثنوی تتبع مثنوی ملا اهلی شیرازی

ای ز تو گل تازه و تر شاخسار (۱) حمد تو گوید همه بر شاخسار

(۱) این مثنوی مانند مثنوی اهلی شیرازی بد و بحر خوانده میشود و قوافی نیز دارای  
 صنعت تهنیس است.

از تو چه فردوس و چه صحرا چه راغ  
در تنش از رشته جان **کوتاهست**  
آدمی از نور تو تابنده است  
مزرع دل دانه شر کاشتست  
کبست کزان مائده بی روزیست  
پر شدو از غفلت خود ما کریم

### خطاب باری غراسمه

تافته از لطف تو شد روزما  
از تو پراز گوهر و زر هر کفی  
خواه چه آید بر من خواه بیم

مهرومه از پرتو تو با چراغ  
خاطرش از یاد تو آن کو تهیست  
از ره پر شور تو پاینده است  
ور قدم از راه تو بر کاشتست  
روزی تو روزی می روزیست  
عالم از آوازه تو یا **ک**ریم

ای بتو روشن شده هر روز ما  
بر سر در یای تو اختر **ک**فی  
چون که تو بامحنت تن خواهیم

### نعت حضرت رسالت پناهی

رهبر خلق از همه رو او شناس  
کذب دران واقعه **یکمومدان**  
میشود از همت ان کوه گاه

احمد مرسل بحق آن رو شناس  
در کف او حادثه **یکموم** دان  
صاعقه از هیبت آن کوه گاه

### خطاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله

مدحت تو بر تن مرغان پرست  
بگذرد آنجا همه گاه از سر آب  
کبسوی چور آمده جاروب تو  
متصل از دیده اش آید دورود  
چشم وی از کثرت نم رود باد

ای چو تو کس نامده یزدان پرست  
گر کنی از لطف تو راه از سر آب  
دیده دل از همه جا رو بتو  
هر که بر اولاد تو ندهد درود  
خشم تو در زلت نمرود باد

### منقبت حضرت امیرالمومنین علیه السلام

یکتنه در عالم حی در شدم  
خاطر او از همه رو در شکست  
بر در او کسری و کی در سجود

از سر جان خادم حیدر شدم  
آنکه در آگاهی او در شکست  
برده از او حاتم طی درس جود

### خطاب بحضرت امیرالمومنین علیه السلام

منزل بد خواه تو تا پای دار

ای ز تو معموره ما پایدار

آنکه جز از گرد تو گردیده است (۱) بر کنم از بیخ و بن گردیده است  
 گریه از لطف تو بوی خلاف گوهر و مرو ریزد از آن بیخ لاف  
 شیرین و بد بین تو چون موش باد پیگری از کین تو چون موش باد  
 آنچه دل از خاک تو در خواسته یافته در دست چو بر خاسته

### مدح شاه جمجاه

آنکه شد امید از آن لقمه خوار خصم وی از کثرت غم جمله خوار  
 تو گل باغ صفی آن شاه دین در حقش آمد دل و جان شاهدین  
 همش از حاتم طی پیشتر دولتش از کسری و کی بیشتر

### خطاب پیاد شاه

ای قمر از سفره تو گرد نان از سر دل بنده تو گردان (۲)  
 خامه شد از یاد تو چون نیشکر بر لب حساد تو چون نی شکر  
 صوره از امداد تو بازی کند کف بزر از یاد تو بازی کند  
 منکر تو گر همه کبخسرواست باعث خسران شده کی خسرواست  
 غریب تو خصم تو باریکیست خصم تو باخشم تر باری کیست  
 دشمنت از حادثه چون گردباد در دل آن دجله خون گرد باد

### صفت عشق

عاشقیت هادی ره تاخدای بیخود خود باش و از آن با خود آی  
 عاشقی آتش بود اما زدود زنك و آینه دلها ز دود  
 سوزش دل مایه این زندگیست کم شود از سایه این زنده کیست  
 غیرت این بیهوده در عاشقیت منکر او عرفا و شرعا شقیست  
 دانه عشق از ره معنی بکار نیست در آن واقعه دعوی بکار  
 عشق تو گر آمده دور از قصور بر ره تو دیده حور از قصور  
 در قوی اندر گل تو بیخ لاف آتشی آمد دل تو بیخلاف

(۱) این مثنوی مانند مثنوی اهل شیرازی بد و بحر خوانده میشود و قوافی نیز دارای صنعت تهنیس است .

(۲) گردان - سرکشان و سرداران .



### صفت کرم

با کرم ای مشت گل ارزنده  
 دفع کن از خویشتن اربینی آز  
 ترک هم آوردن اسباب ده  
 ایدل تو گمشده دایم در آرز  
 گرسی از هیبت و کین بر قباد  
 در سر بازار دل ارزنده  
 تبارسی از مرتبه بر بی نیاز  
 تاپی دشمن شدن اسب آبد ده  
 رشته امید تو ظالم دراز  
 خرمن تو میرد این برق و باد

### قصیده در مدح پادشاه دین دار شاه سلیمان

مرحبا جلوه نوروز و خوشا فصل بهار  
 گردد از تربیت نشو و نما دایره  
 سر بلندی شده بس عام ز تاثیر هوا  
 شور بلبل نبود در چمن و شوخی گل  
 بسکه بر روی چمن لطف و نزاکت گل کرد  
 بید مجنون چو عروسان شده دامانش پهن  
 بسکه شد جلوه گلزار پسند خاطر  
 بعد بیرون شدن از شوق تماشای چمن  
 پشت بر پشت شقایق همگی سجده پرست  
 بر در شاه سکندر دل خاقان زینت  
 آن سلیمان زمان کز اثر دین داریش  
 پادشاهی که علی ابن ابیطالب بست  
 چون زنده موج بهنگام سخا بحر کفش  
 زینت از نام بلندش نبرد گر زر و سیم  
 نکند ماه زبدری بهلالی رجعت  
 چون زهینک گذرد تیرنگاه از جوشن  
 دیده خصم نگین دان سم رخشش چون نگین  
 نرم رفتار سمندی که نیفتد ز صفا  
 مگذارید ز کف یاده گلگون زنهار  
 گرد اقبال چمن نقطه گذار پرگار  
 بید مجنون کند از عکس طبیعت اظهار  
 روح مجنون شده پروانه شمع دیدار  
 شوق دارا توان برد بیکبار بیکار  
 تا برد فایده از عطر بهارش عطار  
 جدولی کو بودش از چمن باغ گذار  
 باز گردد سوی گلزار بسان طومار  
 روی بر روی رباحین همه تسلیم گذار  
 شاه دین دار که از عمر شود برخوردار  
 بگریزد ز سلیمانی ازین پس زنار  
 حکم شاهیش از دست ولایت آثار  
 آرزوی دو جهان را چو خس آرد بکنار  
 سکه چون موج زند لرزه بروی دینار  
 گر شود جام وی از باده لطفش سرشار  
 گر شود مرغ نگاه از پر تیرش طیار  
 شه سلیمان جهانست برار گشته سوار  
 اگر از گل کنیش نعل و زشبنم مسمار

گاه تندی گذرد گرچو پری از دیوار  
 میده باد خرامش ز نسیم گلنار  
 که ز تندی نکند خرق هوا در رفتار  
 همچو آهو سگ آن خاک دهد مشک تار  
 طاهر از بهر دعا دست نیازی بردار  
 باد در گلشن اقبال تو پیوسته بهار

نبود دور از آن پیکر آتش طینت  
 چون فتد گل گلش از خون اعادی بکفل  
 آنچنان روی زمین طی کند از شرق بغرب  
 بسکه در گاه فلک قدر تو صاحب فیضت  
 هر ضی مطلب نبود صرفه سائل بکریم  
 تاپی فصل بهاران بود آسیب خزان

### غزلیات

میکند ماهی ز شوق سوختن شیون در آب  
 کی شود مه عکس خود را مانع بودن در آب  
 چون شوی از جامه عریان میتوان رفتن در آب  
 چشم ماهی بر جهان باقیست روزن در آب  
 حیرتی دارم که آتش چون بود روشن در آب

پر تو شمع جمالت چون شود روشن در آب  
 صاف شد چون دل بود آینه روی یار را  
 جسم جانرا مانع است از سیر بحر معرفت  
 غرق دریای فنا شو تا گشاید هر طرف  
 دل شد آب و همچنان باقیست درد سوز عشق

دارم هوای مهر جفا پیشه دگر  
 این باده صاف میشود از شیشه دگر  
 دارم هنوز قیمت يك شیشه دگر

شد مدتی که می‌کنم اندیشه دگر  
 جانرا نقد میسر ازین تن فراغتی  
 جان هست می فروش چه امساک میکنی

عطسه در مغز غزالان خطا پیچیده است  
 چون حباب اینقطره بیجا بر هوا پیچیده است  
 قفل این گنجینه را دست قضا پیچیده است  
 گوش ما را دست تسلیم و رضا پیچیده است  
 خون دل ما را چنین بر دست و پا پیچیده است

تا نسیم عطر زانجا بر صبا پیچیده است  
 نیست در بحر تعلق در کف دل هیچ چیز  
 مانع آمد شد درد از دل عاشق مجوی  
 در سرما نیست گردن تا فتن از قید عشق  
 دل شهید آرزو کردیم از تیغ هوس

دیوانه گرچه هست بویرازه آشنا  
 باشد گدا همین بدر خانه آشنا

یکدم بمن نشد دل دیوانه آشنا  
 پیمانها را بعدر سخن لفظ مدعا

رشادی دور باش و عشرت غم را تماشا کن  
 بعالم بنگر و احوال آدم را تماشا کن

زیبشی بگذر و بسیاری کم را تماشا کن  
 توان از رنگ گل تحقیق حال باغبان کردن

هر که را در دل هوای آن قد رعنا نشست  
 بس شکستم آرزو در دل نمادم آرزو  
 در صف دعوی زخیل بیدلان بالا نشست  
 از هجوم موج آخر جوش این دریا نشست  
 جرعه خون گرز دست ساقی ضم میخوری  
 گرچه دندان کننده در ظاهر از لذات نفس  
 دام فریاد تهی مغزان صورت بنده  
 گرسدای پای معنی بشنوی رم میخوری  
 مست لذت شو کمی از ساغر جم میخوری  
 چون بدست آید عنان فرصت آدم میخوری  
 گرسدای پای معنی بشنوی رم میخوری

### رباعیات

چون روح بعالم صور میآید  
 هر چند حصار مانع دزد بود  
 ز آمیزش عنصرش خطر میآید  
 زین چار حصار دزد در میآید  
 آن که همه خویش را سرافراز کند  
 دشنام ز مردم به که مدح از نامرد  
 باید که بمردی سخن آغاز کند  
 شیرت بخورد به که سگت ناز کند  
 آنکس که بتردانی آید خبرش  
 خطی که نویسند و بسازند حکمش  
 ییوسته باقربا رساند ضررش  
 ناچار بهمنجه دگر هست اثرش  
 ای خلقت تو گنده و ده تو چو بصل  
 سرگرم بمنذیل طلا باف باش  
 ذات تو دلیل مهمل و مستعمل  
 باشد خنک افتخار چوب از مشعل  
 صوفی که بود همیشه درورد حیل  
 هر گاه کمند وحدتش جا باشد  
 آموخته شیطان زوی آیین دغل  
 دیوبست که افتاده بنخط مندل

## خاتمه در ذکر تواریخ والغاز و معنیات متقدمین و متأخرین و آن مبنی است بر دو دفعه

**دفعه اول** - که اسم قائل مشخص است و آن مشتمل است بر سه حرف .  
 حرف اول - در ذکر تواریخ . حرف دوم در ذکر الغاز حرف سوم  
 در ذکر معنیات . **دفعه دوم** - که اسم قائل مشخص نیست  
**دفعه اول** - که اسم قائل مشخص است و آن مشتمل است بر سه حرف .  
 حرف اول در ذکر تواریخ .

تاریخ تدریس مدرسه میر علیشیر که میر عطاء الله صاحب تصنیف عروض گفته  
 چون مدرسه ساخت میر با علم و ادب  
 فرمود مرا افاده اهل طلب  
 چون در ششم ماه رجب کرد اجلاس  
 تاریخ طلب از ششم ماه رجب  
 ( ۸۹۱ )

**ملا منیر بخاری** در تاریخ تولد پادشاه بابر گوید .  
 چون در ششم محرم آمد شه مکرّم  
 تاریخ سال او هم آمد شش محرم  
 ( ۸۸۸ )

**مولانا بهاء الدین جامی** .  
 تیمور که چرخ پیرا دلخون کرد  
 در هژده شعبان سوی علین ناخت  
 وز خون عدو روی زمین گمگون کرد  
 فی الحال ز رضوان سرو پا بیرون کرد  
 ( ۸۰۷ )

تاریخ فوت سلطان ابوسعید گورکان **ملا سلطان گفته**  
 سلطان ابوسعید که در فر خسروی  
 چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید  
 الحق چگونه کشته نگشتی که گشته بود  
 تاریخ قتل - مقتل سلطان ابوسعید  
 ( ۸۷۳ )

تاریخ فوت سلطان حسین میرزا **ملا لسانی گفته** .  
 در بیخ و درد ز شاه جهان ابوالغازی  
 چو سال فوت وی از پیر عقل جستم گفت  
 که شد بمانم او روزگار نوحه سرا  
 هزار حیف ز سلطان حسین بایقرا  
 ( ۹۱۱ )

**خواجه قوام الدین هم** در آن باب گوید .  
 خراسان گشت تاریخ وفاتش  
 ولی سروی برون رفت از خراسان  
 ( ۹۱۱ )

تاریخ فوت میرزا بابر - **حسن تاریخی گفته** .  
 تاریخ وفات شاه بابر  
 در نهمصد و سی و هفت بوده  
 ( ۹۳۷ )

**ملا قاسم گاهی** در فوت همایون پادشاه گوید .  
 همایون . پادشه که ملک معنی  
 ندارد مثل او شاهنشاهی یاد

نهم سال از نهم عشر از نهم صد

که باشد بعد از آن سال مجدد

( ۸۸۸ )

تاریخ مدرسه سلطان حسین میرزای بایقرا که سید عبدالقادر هروی گفته  
این عمارت که خیره گشت ازو چشم صورت گران چین و خطا  
اسم بانی و سال تاریخش شاه سلطان حسین بایقرا

( ۹۸۸ )

**قاضی مسافر** بعد از فتح خراسان جهت جلوس شاه اسماعیل مذهب ناحب  
تاریخ یافته بود این معنی بآن پادشاه رسید از روی غضب فرمودند که قاضی مسافر  
را پوست کنند او را که بحضور آوردند گفت من این تاریخ را از زبان پادشاه  
گفتم **مذهباحق** پادشاه را خوش آمده او را بخشید .

**مولانا وحشی یزدی** در تاریخ مشهور بنظر و منظوریک مصرع گفته

چهار تاریخ از او بظهور میرسد چنانچه نقطه دار و بی نقطه و متصل و منفصل  
و این تصرف مخصوص اوست .

کتاب ناظر و منظور بین که هر بیتش  
چو درس دولت و اقبال میرسد بنظام  
سزد که از پی تاریخ نظم وی گویم  
گره گشای خیالم زمصرعی که گذشت  
یکی ز جمله حرفی که داخل نقطه است  
سوم از آن کلماتی که واصلند بهم

ز آسمان کمال است آیتی منزل  
از این کتاب که در بی مثال است مثل  
دهمی نظام در درج درس درج دول  
چهار عقده تاریخ میکند منحل  
دوم از آنچه در او نیست نقطه را مدخل  
چهارم آنکه در آیند عکس آن بعمل

( ۹۶۶ )

**مولانا محتشم** در فوت میرزا مخدوم فرموده است .

جنت که بعد هزار زیش پیراست  
خلاق و دود  
مخدوم و مطاع اهل عالم گفتم  
تاریخ شود

بازش چو بمیرزای مخدوم آراست  
وان زیب فزود  
مخدوم و مطاع اهل علم آمد راست  
وین انب بود

( ۹۹۲ )

تاریخ آمدن همایون پادشاه و پادشاهزاده روم که **ملا محتشم** فرموده است

چون میر محمد خلف آل عبا  
تاریخ شهادتش رقم کرد قضا  
از دار فنا رفت سوی دار بقا  
والله شهید هو یحیی الموتی

(۹۲۷)

**ملا شهاب الدین حقیری** در فوت خواجه آصفی گفته - اجل خواجه رسید

(۹۲۳)

منقولست که این تاریخ را **خواجه آصفی** در فوت خود گفته است .  
سالی که رخ آصفی بهفتاد نهاد  
شد در هفتاد و مصرع تاریخست  
هفتاد تمام کرد و از پای فتاه  
پیموده ره بقا بیکام هفتاد

(۹۲۳)

**میر علی شیر** در فوت ملا جامی گفته .  
کاشف سر الهی بود بیشک زان سبب  
گشت تاریخ وفاتش کاشف سر اله

(۸۹۷)

**ملانامی طهرانی** در قتل ملا امیدی گفته .

نادر العصر امیدنی مظلوم  
شب بخواب من آمد و فرمود  
که بناحق شهید شد ناگاه  
بهر تاریخ قتل من بنویس  
کای ز حال درون من آگاه  
آه از خون ناحق من آه

(۹۲۵)

**ملا رکنی** شاگرد ملا میر حسین در فوت او این تاریخ را گفته

سید حسین قدوه ارباب فضل کاو  
رفت از جهان فانی و تاریخ فوت او  
براهل تعمیه همه فایق فتاده بود  
باهجرت رسول موافق فتاده بود

(۹۰۴)

**ملاحسین کاشفی** در تاریخ اخلاق محسنی که خود تالیف نموده گفتا

باخامه گفتم ای که ز سر ساختی قدم  
اخلاق محسنی بتمامی نوشته  
وزمقدم تو چشم سخن یافت روشنی  
تاریخ هم نویس ز اخلاق محسنی

(۹۰۰)

**ملا جامی** در تاریخ بوسف و زلیخای خود گفته .

قلم نساجی این جنس فاخر  
رسانید آخر سالی باخر

نهم سال از نهم عشر از نهم صد

که باشد بعد از آن سال مجدد

( ۸۸۸ )

تاریخ مدرسه سلطان حسین میرزای بایقرا که سید عبدالقادر هروی گفته  
این عمارت که خیره گشت ازو چشم صورت گران چین و خطا  
اسم بانی و سال تاریخش شاه سلطان حسین بایقرا

( ۹۸۸ )

**قاضی مسافر** بعد از فتح خراسان جهت جلوس شاه اسماعیل مذهب تاحق  
تاریخ یافته بود این معنی بآن پادشاه رسید از روی غضب فرمودند که قاضی مسافر  
را پوست کنند او را که بحضور آوردند گفت من این تاریخ را از زبان پادشاه  
گفته‌ام **مذهباحق** پادشاه را خوش آمده او را بخشید .

**مولانا وحشی یزدی** در تاریخ مشهور بناظر و منظور يك مصرع گفته

چهار تاریخ از او بظهور میرسد چنانچه نقطه دار و بی نقطه و متصل و منفصل  
و این تصرف مخصوص اوست .

کتاب ناظر و منظور بین که هر بیتش  
چو درس دولت و اقبال میرسد بنظام  
یزد که از پی تاریخ نظم وی گویم  
گره گشای خیالم زمصرعی که گذشت  
یکی ز جمله حروفی که داخل نقطه است  
نوم از آن کلماتی که واصلند بهم  
ز آسمان کمالست آیتی منزل  
از این کتاب که در بی مثالست مثل  
دهمی نظام در درج درس درج دول  
چهار عقده تاریخ میکند منحل  
دوم از آنچه در او نیستا نقطه را مدخل  
چهارم آنکه در آیند عکس آن بعمل

( ۹۶۶ )

**مولانا محتشم** در فوت میرزا مخدوم فرموده است .

جنت که بعد هزار زیش پیراست  
خلاق و دود  
مخدوم و مطاع اهل عالم گفتم  
تاریخ شود  
بازش چو بمیرزای مخدوم آراست  
وان زیب فرود  
مخدوم و مطاع اهل علم آمد راست  
وین انب بود

( ۹۹۲ )

تاریخ آمدن همایون پادشاه و پادشاهزاده روم که **ملا محتشم** فرموده است



داد اسمعیل اول





## تاریخ

وزرخ گشود شاهد امن وامان نقاب  
 دارای آفتاب سریر فلك جناب  
 پرگار وار نقطه کل نقد بو تراب  
 جست از رکاب بوس او گشت کامیاب  
 از پای بوس او سرخود مود بر سحاب  
 بوسید کامجوی جهان شاهر را رکاب  
 ( ۹۵۱ )

دولت چو سر بذروه فتح و ظفر کشید  
 بر مسند سرور مکین شاه کامران  
 ظهاسب خان شاه جهان شاه شه نشان  
 نزدیک طرف همای همایون که کام دهر  
 از جانب دگر خلف پادشاه روم  
 تاریخ آن قران طلبیدم ز عقل گفت

ماه عجب رسید یابوس آفتاب  
 ( ۹۵۲ )

تاریخ این مقارنه کردم سؤال گفت

**شش رباعی ملامحتشم** که هزار و صد و بیست و هشت تاریخ از آنها استخراج  
 میشود و قاعده آنست که هر مصرع تاریخ باشد نصف نقطه دار و نصف بی نقطه در جلوس

شاه اسمعیل ثانی گفته است .

## رباعی اول

ملك و ملك و فلك بدار اتحویل  
 دهر آن همه افکند بشاه اسمعیل

میشد چو ز صنع رازق پاك جلیل  
 هر ملك و تجمل که اهم بود از ملك

## دوم

نقدی که عیار بودش از اصل جلیل  
 فرق که همه داد بشاه اسماعیل

میگرد چو سکه حی صاحب تنزیل  
 سکه چو رسانید بتمییز ملوک

## سوم

اندر دم امتیاز با سعی جمیل  
 فوق همه باد درك شاه اسماعیل

در تنگه گه واسع این بزم جلیل  
 چون درك یکایک از جهان بیند دور

## چهارم

کار بسته صد بلده از آیین جمیل  
 گرد آمد باد وقف شاه اسماعیل

از ملك ملوك ما در این بیت جلیل  
 هر گنج سگز آبادی گیتی و دهور

## پنجم

بی دانائی و راه علم و تحصیل  
 دانند بلاف مهر شاه اسماعیل

این سعی اگر چه باشد از حس قلیل  
 در هر فنش دلا به از اهل جهان

**ششم**

از میل درو به که نمایم تعجیل  
افکند طرب نامه شاه اسماعیل

آن راه که از حال سبیلست جمیل  
کاشوب و نوای فرح نو در دل

**قطعه**

برای جلوس خدیو جهان  
قدم زد برون هشت افزون بر آن  
بهم خالداران دم از اختران  
تابی و بر عکس آن همچنان  
هزار و صد و چار مطلب عیان  
یکی از تواریخ معجز بیان

از این شش رباعی که کلامک نگاشت  
هزار و صد بیست تاریخ ازو  
بدینسان که  
دوم سادکان پس گروه نخست  
چو شد زین چهار اقتران در عدد  
ز هر مصرعی نیز بروی فزود

**حل رباعیات**

بی نقطه مصرع اول با سایر مصارع بیست و سه تاریخ و هم  
چنین بی نقطه مصرع دوم بیست و دو و باین طریق تا تمام شود دویست و هفتاد  
وشش و همچنین نقطه دار با نقطه دار هم دویست و هفتاد و شش است و بی نقطه با  
نقطه دار غرض که چهار صورت دارد هر یک دویست و هفتاد و شش که هزار و صد و  
چهار تاریخ باشد و مصرعها که سراسر تاریخ بیست و چهار است که مجموع هزار  
و صد و بیست و هشت تاریخ باشد .

**خان خانان** -- احوال او در تحت امراء هندوستان قلمی شد این

تاریخ را در فتح احمدابکر که اکبر پادشاه فتح کرده گفته و بزبان عربی و فارسی  
و ترکی و هندی تاریخ بدین موجب است

**عربی** يوم الاحد ثانی ربیع الاول - ( ۱۰۱۱ )

**فارسی** روز یکشنبه دوم ربیع الثانی - ( ۱۰۱۱ )

**ترکی** یکشنبه گونی ربیع الاول ابونک ایکی - ( ۱۰۱۱ )

معنی اینست یکشنبه ربیع الاول دوم ماه انوار ربیع الاول کی دوجی

معنی آن نیز این است - یکشنبه ربیع الاول را دوم .

**ملا میر حیدر** - از سادات معتبر کاشانست کمال قابلیت داشته خصوصاً در فن معما و تاریخ اعداد، او را متهم بهجو شاه عباس ماضی ساختند پادشاه او را گرفته اسباب او را ضبط نموده محبوس شده از حبس گریخته بهندوستان رفته اعتبار عظیمی بهمرسانیده بپرخصت با اسباب روانه ایران شد کشتی او تباہ شده بوساطت تخته پاره سر از بنادر سورت بیرون آورد خبر پادشاه رفته میرا طلب نموده بروی او نیاورده پرسید که چه مبلغ از شما فوت شده گفت فلان مبلغ پادشاه مساوی آن عنایت فرموده بامراء هم فرمود که مهربانی کردند چنین مسموع شد که قریب بیسی هزار تومان بوده بعد از آن بایران آمده هر هفته یکروز مقرر کرده بود که موزونان بخانه او میرفتند قاضی اران که موزون بوده داخل مجلس شده مهربانی باو واقع نشده او از مجلس بیرون رفته میرا هجو ~~کرد~~ بعد از یکسال پادشاه میرا طلب داشته اعتبار عظیم بهمرسانیده چنانچه پادشاه یکمرتبه او را گرفته از پله ایوان بالا برد قاضی که این معنی را شنیده گریخته میر لجاجت کرد عرض نمود کس تعیین شده قاضی را پیدا نموده بخدمت شاه آوردند شاه باو گفت که تو هجو فرزند پیغمبر ~~میکنی~~ قاضی گفت که او سید نیست شاه گفت چون گفت اگر سید بود شمارا هجو نمیکرد شاه از این سخن آزرده شده قاضی را طلب کرده در مجلس جای داده گفت هجو میرا بخوان قاضی با آواز بلند هجو میرا خواند میرا از نظر انداخت و بعد از مدت سهلی میر فوت شد میر باوجود ~~مکنت~~ اندک خستی داشته گفتگوهای او با میر معصوم پسرش خالی از نمکی نیست یکی آنست که منع میر معصوم ~~میکنی~~ و میگفته که من آفتاب سر دیوارم میر معصوم میگوید اما بر سر دیوار

میخ دوز شده - تاریخ فوت اکبر پادشاه که بدیهه گفت .  
الف کشیده . لایک ز فوت اکبر شاه

(۱۱۴)

### تاریخ فوت ملا وحشی

در مثنوی از فوق دلارا وحشی

درها افشاند

دوران پی مثنوی بیخاتمه اش

تاریخ چو خراست

تا خاتمه نارسیده اما وحشی

درها درماند

گفتیم که مثنوی ملا وحشی

بیخاتمه ماند

(۹۹۱)

### تاریخ فوت شجاع کاشی

هر چند شجاع کاشی آمد  
اما بزبانش لکنتی بود  
بلبلیل گفت لفظ بلبل  
ناگاه خزان عمرش آمد  
ماتم زدگان همزبانش  
یعنی گفتند بهر تاریخ

در زمزمه سخن خوش الحان  
کش حرف بلب نیامد آسان  
چون بلبل اگر چه بود خوشخوان  
شد بلبل روحش از گلستان  
گشتند بطرز او سخن ران  
بلبلیل بوستان کاشان

(۹۸۷)

### تاریخ جلوس وفوت شاه اسماعیل ثانی

شهنشاه جم قدر گیتی پناه  
پس تاجداری روی زمین  
دو تاریخ زینده میخواست فکر  
یکی بهر جامش در اقلیم دهر  
شهنشاه روی زمین - گشت ثبت

که میخورد گردون بذاتش قسم  
بر افراخت در دهر سالی علم  
که بر لوح عالم نگارد قلم  
یکی بهر عزمش بملک عدم  
شهنشاه زیر زمین - شد رقم

(۹۸۴)

(۹۸۵)

مشهور است که پادشاه هندوستان عینکی بمیر بخشیده بود این تاریخ را  
در بدیهه گفته .

عینک پادشاه ملک نهادیم به چشم

(۱۰۰۷)

### تاریخ معلمی حسین نامی

معلم پسران حکیم گیلان گشت  
چو یافتند خبر کیلکان می می گو  
بطور خود پی تاریخ درس او گفتند

حسینی آنکه بعلم افتخار خویشان شد  
که اعلم همه تعلیم گوی ایشان شد  
معلم پسران حکیم گیلان شد

(۹۸۳)

### تاریخ برف آمدن

سالی بره قزوین از شعبه گردون  
چل روز پس از نوروز برف عجبی آمد

آن شعبده را بودند تاریخ طلب گفتم

چل روز پس از نوروز برف عجیبی آمد  
(۹۹۷)

**خواجه شعیب** - جوشقانی که احوال او در تحت شعرا قلمی شد تاریخ  
آمدن ولیمحمد خان را گفته .

چون زگردشهای چرخ منقلب  
شاه ترکستان و لیخان آنکه هست  
رهنمون شد دولت او تانهاد  
شاه عباس قدر قدرت که هست  
این قران سعد را تاریخ جو  
ساخت روشن شمع مجلس را و گفت

گشت پیدا در بخارا انقلاب  
زیب بخش مسند افراسیاب  
رو بدرگاه شه مالک رقاب  
کامران و کامبخش و کامیاب  
گشتم از اندیشه قدسی خطاب  
ماه شد مهمان بیزم آفتاب

(۱۰۲۰)

**میرزا نورالله کفراد** در تاریخ فتح قندهار

خاقان فلك مرتبه عباس حسینی  
چون هنده یرش سالدی ندم کیم نجدین فیل  
شهباز لری زاغ وزغن اورتیه سالدی  
بو طرفه که چون عزم ایلدی خامه تقدیر

هریانه گذر نصرت حق دورانه یولداش  
ایام ایلدی طعمه شمشیر قزلباش  
بیر صدمه تیرانلره لازم دکول اغراش  
تاریخی ایچن یازدی که مین قرقه بیرداش

(۱۰۳۲)

**غروری** - احوال او در تحت شعرا قلمی شد این رباعی هر مصرع تاریخ  
در جلوس شاه جمجاه شاه صفی گفته

دادند سریر پادشاهی بصفی

(۱۰۳۸)

کافزود بهای تاج شاهی بصفی

(۱۰۳۸)

**میریحیی قمی** - احوال او در تحت شعرا قلمی شد در تاریخ بنای شاهجهان  
آباد که پادشاه والجاه شاه جهان بنا فرموده گفته

شد شاهجهان آباد از شاه جهان آباد

(۱۰۰۸)

**میر عبدالحق قمی** - احوال اودرتحت نجبا قلمی شد درباب فتح قندهار

که در زمان دولت شاه صاحبقران شاه عباس ثانی واقع شد گفته

دم تیغ شه و سر خرم هر دو درهند میرسند بهم

(۱۰۵۹)

**حضرت صایبا** - هم قصیده گفته این مصرع از آن قصیده تاریخست

ازدل زدود زنگ الم فتح قندهار

(۱۰۵۹)

**حکیم عبدالله وحدت تخلص** - در تاریخ جلوس پادشاه عالم پناه

کردون بارگاه شاه سلیمان که بشاه صفی موسوم بودند قصیده گفته که هر مصرع تاریخی

است از آن جمله این دوبیت نوشته شد

مژدها از گلشن ایمان چو گل سرزد صفی دم چو صبح از نور رای آل حیدرزد صفی

(۱۰۷۷)

(۱۰۷۷)

سنجها گردون زشادی زد ز مهر و مه بهم از دوال کام تا طبل سکندر زد صفی

(۱۰۷۷)

(۱۰۷۷)

**محمد مسعود ولد آقازمان زرکش** - تاریخ جلوس شاه عالم

شاه سلیمان را گفته

شکر خدا که از کرم مرتضی علی شد کامیاب شاه سلیمان جم سپاه

سال جلوس او طلبیدم ز عقل گفت شاهنشاه زمان و سلیمان دین پناه

(۱۰۷۷)

### وله ایضاً تاریخ علم

نقد عباس ظل یزدانی

خسروجم نشان سلیمان شاه

ذوالفقار علی عمرانی

آنکه در قبضه شجاعت اوست

شاه دین قبله مسلمانی

علمی ساخت بهر فتح و ظفر

بیسرق آفتاب نورانی

باد در سایه حمایت او

علم نصرت سلیمانی

کلك مسعود گفت تاریخش

(۱۰۸۱)

**سید محمد کرمانی المتخلص بعنایتی** - در تاریخ جلوس شاه والاجاه  
شاه سلیمان گفته .

شاه بلند مکان بحر جود اکبر شاه  
بجای او خلف او نشست و شد تاریخ  
برفت و طفل تمنا بدهر ماند یتیم  
بجای اکبر شاه پادشاهزاده سلیم  
(۱۰۱۴)

**ملا رونقی** - احوالش در تحت شعرا قلمی شد بتاریخ بردن استخوان ملا  
عرفی بنجف اشرف گفته .

یکگانه گوهر دریای معرفت عرفی  
چو عمر او بسر آمد ز گردش گردون  
بگوش چرخ رسانید حرف جانسوزی  
بکاوش مژه از گور تانجف بروم  
رقم زد از پی تاریخ رونقی کاکم  
که آسمان پی پروردنش صدف آمد  
شکست بر صف دلهای پر شرف آمد  
که عمرم از توچه در معرض تلف آمد  
فکند تیر دعائی و بر هدف آمد  
بکاوش مژه از هند تانجف آمد  
(۱۰۲۷)

**ملا شرمی قزوینی** - احوال او در تحت شعرا نوشته شد این قطعه  
تاریخ را در فتح گنجه گفته .

چاکر شاه ولایت عباس  
سال فتحش ز خرد پرسیدم  
گنجه را بستند از رومی شوم  
گفت گردیده فنا قیصر روم  
(۱۰۲۰)

### نیز ملا شرمی در فتح قلعه شروان گفته

چرن ز گنجه سوی شروان موکب اقبال تاخت شاه عباس حسینی خسرو فیروز جنک  
جستم از پیر خرد تاریخ فتح قلعه گفتم باز آمد قلعه شروان باسانی بچنک  
(۱۰۲۶)

**میر هاشمی استرابادی** - بتاریخ فتح قلعه تبریز گفته .

بگشاد ز تبریز شه پاک گهر  
تاریخ شدش قلعه خیبر چون شاه  
حصنی که چو چرخ در جهان بود سمر  
بر کند چو جود خویش باب از خیبر  
(۱۰۱۲)



**میرزا حسن واهب تخلص - احوال او در تحت نجبا نوشته شد**

تاریخ جلوس شاه جمجاه شاه صفی که سام میرزا نام داشت هر مصرع تاریخ را گفته

ای شاه جهان مہی ز اوج شرفی      نو باوہ بوستان شاه نجفی

( ۱۰۳۸ )      ( ۱۰۳۸ )

نازد ز تو مسند شہی زانکہ زجاہ      ہم سام نریمانی و ہم شاه صفی

( ۱۰۳۸ )      ( ۱۰۳۸ )

و در تاریخ عاشقی حکیم رکنا در ایام پیری گفته .

عشقبازان پیر پیدا کرده اند

( ۱۰۴۴ )

**میرزا مقیم تبریزی - احوالش در تحت شعرا نوشته شد شش رباعی**

محتشم را جواب گفته در مدح مرحوم ساروتقی يك رباعی از آنها نوشته شد اینست

**رباعی**

ای دست بدامان علی عمران      دستور جم و بدل سایمان زمان

بارای و قلم حرز شہی کافی بود      ہم بانئ ملک گیر و ده ملک ستان

**میرزا زین العابدین منشی الممالک - احوال او در تحت وزرا و**

ارباب منصب نوشته شد در تاریخ وزارت عالیجاہ محمد خان اعتماد الدولہ گفته

بدوران فرمان عباس شاه      خدیو جهانگیر صاحبقران

وزارت ز صاحب دل یافت قدر      کہ از دل بود نیک خواه جهان

بیفزود مقدار تاجیک و ترک      چو تیغ و قلم را ازو فروشان

بتاریخ او کک منشی نوشت      محمد وزیر شہ جم نشان

۱۰۶۴

**ضیاء ضابطہ نویس - احوال او در تحت کتاب دفتر خانہ نوشته شد**

در شکستن حافظ احمد گفته :

چو حافظ احمد سردار رومی      صف آرا سوی شاه لوکشف شد

و باو قحط و تنگی دید و عسرت      بید کرداری خود معترف شد